

شهید عبدالکریم دشتی



ازتبار علی
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	عبدالعلی
تاریخ تولد	۱۳۴۶/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - بوشهر
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۱۲/۱۲
محل شهادت	طلائیة
مسئولیت	رزمندة
نوع عضویت	بسیج
شغل	کارگر
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	بوشهر

زندگینامه

بسم الله الرحمن الرحيم

زندگینامه : شهید عبدالکریم دشتی

در ماه ضیافت الهی سال ۱۳۴۷، مهمانی آسمانی در خانواده ای متدین و مومن در شهر چغادک قدم به دنیای سپنجی گذاشت شهید در گهواره با شنیدن صدای اذان و قرآن آرامش عجیب می یافت که حتی شیر مادر نیز نمی توانست او را به چنان آرامشی فرو ببرد. در کودکی به همراه پدر به مسجد می رفت و به نماز و قرآن انس وصف ناپذیر گرفت و مؤذن و مکبر مسجد محل بود. در سن شش سالگی در سال ۵۷ به مدرسه ابتدایی عاشوری رفت و تا سال ۵۷ مصادف با روزهای به یاد ماندنی انقلاب، تحصیلات ابتدائی خود را با موفقیت چشمگیر به پایان برد در همان زمان حجه الاسلام طاهری در ناطق مختلف استان بوشهر به ارشاد و راهنمایی مردم جهت قیام و پیوستن مردم به قطار انقلابیون و از بین بردن رژیم ظالم ستم شاهی می پرداخت، شهید عبدالکریم نیز که ده سال بیشتر نداشت در یکی از آن روزهای ایثار و مقاومت به همراه دوستانش به کنگان رفت تا در سخنرانی و تظاهرات ضد رژیم که از طرف آقای طاهری برپا شده بود شرکت کند و آن روز، روزی بارانی بود شب به خانه برگشت در حالیکه خانواده دلوپس او بودند و شهید فرموده بود که هر وقت راهپیمائی و تظاهراتی در استان بود بدانید که من آنجا هستم.

با پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ و تشکیل نهادهای مردمی بسیج وی که قبلاً نیز در مرکز فعالیت مسجد قرار داشت به عضویت فعال بسیج فعال در آمد و تمامی شب ها را برای پاسبانی از شهر که آن زمان روستای کوچکی بود می پرداخت و از همرمه ۵۸ در مقطع راهنمایی مدرسه مالک اشتر، به ادامه تحصیل پرداخت.

شهید در محل چهره ی شاخص اخلاق و ادب بود، در مراسم های مذهبی بخصوص دعای کمیل شرکت مستمری داشت و در مراسم دعای کمیل که هر هفته در منزل یکی از شهدا یا مسجد برگزار می شد وبا صدای حزین و با تاثیر خود دعا را تلاوت می نمود.

در همان سال (۶۱) عموی وی (شهید علی دشتی) به مناطق جنگی حق علیه باطل به شهادت رسید و از آن پس شهید عبدالکریم به دلداری و نگهداری فرزندان عمویش می پرداخت و از آن زمان عشق به جبهه و جنگیدن با کفر و نفاق در دلش شعله ور گردید و برای اولین بار که برای اعزام به بسیج مرکزی مراجعه کرد به خاطر سن کم (۱۴ سالگی) نتوانست به جبهه اعزام شود و سپس برای بار دوم نیز مراجعه کرد که نپذیرفتند و وقتی بر می گردد. از زبان مادر شهید وی مادر را می بیند که گریان است عبدالکریم ناراحت می شود و می گوید همین ناراضایتی تو می باشد که مرا به جبهه اعزام نمی کنند. در سال ۶۲ که سال دوم بهداشت بود دوباره از مادر و پدر اجازه می گیرد و مادرش نیز او را بدرقه میکند و شهید وقتی رضایت مادر را می بیند خوشحال می شود و با دلی امیدوار به سوی غرب اعزام میشود در آنجا ۳ ماه میماند و از ناحیه پا مجروح میشود. مدتی در بیمارستان بستری میشود که کسی خبردار نمی شود و سپس به منزل بر می گردد. و سپس به منزل بر میگردد. و پس از پانزده روز دوباره از مادر و پدر میخواهد که رضایت دهند تا به جبهه برود که ایشان می گویند تعهد کمی است که برگشته ای و باید استراحت کنی ولی شهید می فرماید که اکنون در این موقعیت استراحت ما در جبهه هاست و کتابی را می آورد و از بهشت و نعمت هایی که برای بهشتیان بر شمرده اند نام می برد به طوری پدر و مادرش نیز عاشق جبهه

می شوند و پدر خواهد که خودش به جای او اعزام شود و شهید عبدالکریم می گوید که حالا که اینطور است هر دو اعزام می شویم. چندروز بعد شهید در حالیکه لباسهای نظامی خود را می شست به مادر می گوید که فردا « طرح کار» دارم و باید از این لباسهای نظامی استفاده کنم و ممکن است امروز منزل عمویم و در بوشهر بمانم. لباسهایش را در کیف گذاشت و خدا حافظی کرد و تا شب برنگشت پدر که از کار برمی گشت وقتی می رسد و فرزند ارشد را نمی بیند و از مادر سوال میکند. حدس می زند که امروز روز اعزام بوده است. و فرزندش نیز که در رفتن به جبهه بی تابي می کرد. به جبهه اعزام شده است و در همان حین یکی از دوستانش آمد و گفت عبدالکریم را دیدم که به جبهه اعزام شده است و مسیر آنها نیز شیراز بود و میخواستند از مقر صاحب الزمان به جبهه اعزام شوند. پس از شش روز عبدالکریم از منطقه جنوب نامه ای می نویسد که آن نامه مالا مال از وصیت و حلالیت طلبی است و پس از آن یکی از دوستانش (شهید نودراری) که از منطقه عملیاتی خیبر بر می گردد. که هدفش نیز شرکت در تشیع جنازه دوستش عبدالکریم بود ولی وقتی به محل بر می گردد. می داند که کسی خبردار نیست لذا به پدرش سفارش می کند که چیزی در این مورد با خانواده ی شهید عبدالکریم در میان نگذارد.

آری شهید عبدالکریم و آن مهمانی که در ماه ضیافت الهی، به دنیای خاکی قدم گذاشت، آخر الامر نیز در ماه مبارک رمضان، در عملیات رمضان در منطقه ی عملیاتی خیبر به مهمانی ابدی حق شتافت و مرغ نا آرام روحش که در قفس خاکی جسدش بی تابي می کرد بر بلندای ابدیت پرواز کرد.

و سرانجام پس از نه سال که پیکر مطهر او در خاک تقیده جنوب به سر برد، در آبانماه سال ۱۳۷۱ بر دستهای خیل هزار عاشق انقلاب و مکتب سرخ شهادت در بوشهر تشیع گردید و در کنار شهدای چغادک به خاک سپرده شد.

والسلام

روانش شاد و راهش مستدام باد



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران